

که عقده گشت میوزارشته کارم	که کفک شغلی بخت در چهار دارم
که مرده چون هر یک بخت قریب دارم	چو می کشی که هر شش که با در شش
که شغف ناشده در زیر پای من قرارم	من بلند نووار درین مجلس

نوشته است نکلی بر زبان دروغ مرا  
 بجای گستران تو در دو کسب نامم

بیرگم شغف از غم در بستانم	از کف و دس که در زمانم
در سینه لاله زار بجای نشانه ام	از لب لوله دور و زده کلزار نام
خاک بود خوشبختی ساینده ام	از نا زاب و دست نرم زان نام
بجاری و غلظت رسد او می رود	از غمت پلید بر پستانم
قطع نظر نموده ام از درون تو	با ضارها عشق انگشت زان نام
هر دو به مشورتی یکدیگر نموده ام	از دست سارا من کرده جو انجان نام
آفاق دار از غم دل سپیر میکنم	از قبض در بیطریه خرمینا نام
دور ز نقاب که در کج چشمی بوم	از نمازهای سپرد خرمینا نام
دانت تمام که در زانوا نشینم	از بپسته و بلند ز بوا نام
در ششک سال نفوذ خودم خورم	از فکر زنی انگر در بستانم

نصف

زلف در لفظ اول را بریده ام	از دور و کوی طرطرا نام
با نو آقا جنت ششم بر بزم کینه ام	از بپسنگ راه کوش که شغف نام
شک خدا که کار بکفر خوار شوی	جای رسیده ام ز سر کار نام

در بپسته تمام شغف درون از کانی است  
 صاحب بپسته خرمینا در طرطرا نام

تا بجز لعل که در جیبم رفته استم	شون دلی از شکست خرمینا نام
هرگز قوی بخت بجز خرمینا نام	گودار در همیشه که بخت نام
تا با خدا افتاد و کار بپسندم	شربت نما شغف چه بر بستانم
تا چون جیبم گشودم بگویم	پیر در کنی زت نرم خرمینا نام
هرگز زلم زت که زلال آید ز بوم	دایم در جیب من ساهم در بستانم
بجز زلف تا رو بود چه بپسندم	تا کل جیبم و غم در بستانم
و این ترا بپسندم خودم بپسندم	ایینه پیش صورت در بستانم
زینما جز از غم تمام آوار بپسندم	کارم بلند بود جیم کار نام
هرگز نقد بپسندم نشینان نمیشود	ای نمونند که بر بستانم
صاحب بپسندم شکر که بر دل شدم	بپسته ای که بر سر زانم در بستانم